

سیر تحول "ماتیو دولارو" در "راه های آزادی" اثر ژان پل سارتر

*همایون کتایون نیلوفری

چکیده:

ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰) یکی از معروفترین فیلسوفان معاصر فرانسوی با تفکری ژرف بر مفهوم بنیادی فلسفه " اصالت وجود" آثاری در خور توجه به زیور طبع آراسته است . اثر سه گانه " راه های آزادی" که پس از جنگ جهانی دوم منتشر شد مجموعه ای از تفکرات سارتر را در این خصوص دربردارد که رابطه درونی اندیشه و عمل نویسنده را بر ما آشکار می سازد. نویسنده نمی تواند از موقعیت بگریزد و تعهد او موردی خاص از مفهوم مسئولیت می باشد که بر آزادی تکیه دارد. زیرا این آزادی است که فرمان انتخاب را به ما ارزانی می دارد. در واقع ، قهرمان این اثر " ماتیو دولارو" به عنوان برادر تخیلی نویسنده معرفی شده و سارتر با تایید این نظریه که انسان آزاد است تا همواره راه تازه ای را برگزیند شخصیت رمان خویش را به چالش می کشد . در این اثر سه گانه خواهیم دید که چگونه قهرمان داستان در جستجوی آزادی از نویسنده فراتر می رود.

واژه های کلیدی: اصالت وجود. آزادی. تعهد . مسئولیت. جنگ.

* دانش آموخته مقطع دکتری دانشگاه آزاد اسلامی ، واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله : ۸۹/۵/۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۶/۷

مقدمه:

سارتر پس از جنگ جهانی دوم اثر سه گانه ای را به رشته تحریر در آورد با نام " راه های آزادی " ، این اثر شامل سه مجلد به نام های " سن عقل " ، " تعلیق " و " مرگ در روح " می باشد که دو جلد اول در سال ۱۹۴۵ و مجلد سوم در سال ۱۹۴۹ به چاپ رسید. بی گمان در پایان جنگ ، سارتر که خود را نویسنده ای متهد می دانست برای تبیین ارزش های انسانی به بررسی اثرات جنگ و پیامد های آن می پردازد.

نویسنده زندگی قهرمان داستان خود " ماتئو دولارو " را که در دنیایی تکراری سرگردان است به تصویر می کشد. ماتئو در نوعی آزادی مطلق زندگی می کند که در آن هیچ وابستگی به مسلکی یا همبستگی به هم نوع خود ندارد. انسانی است تنها ، در برابر شماری از رویدادها و امور پوچ زندگی، فردی سرخورده که راهی جز تن دادن به دلمشغولی های خویش ندارد.

سارتر قهرمان خود را از دیدگاه روانشناسانه تجزیه و تحلیل می کند. وی ترسها ، خواهشهای نفسانی و تحولات احساسی او را تا زمان مرگ بررسی می کند. در حقیقت ، در مجلد اول " سن عقل " ، وقایع تنها در دوروز از ماه ژوئن ۱۹۳۸ روی می دهد . " ماتئو دولارو " در ذهن خود همواره به آزادی می اندیشد . از روزی که در نوجوانی ، احساسی زنده و پر شور او را در بر گرفت ، خود را وقف یافتن این حقیقت کرد و با وجود این آرمان به نوعی زندگی انفعالی روی آورد تا از هر گونه تعهدی بگریزد.

اما ماتئو در خلاء معلق نیست . سارتر او را در موقعیت قرار داده ، گره داستان چنین است : مارسل ، معشوقه ماتئو باردار است . آیا فرزند را نگه خواهد داشت و یا مجبور به سقط جنین خواهد شد؟ از نقطه نظر سیاسی ماتئو در نظر داشت که به حزب کمونیست بپیوندد . به علاوه ، احساساتی عمیق نسبت به دختر جوانی به نام " ایوویچ " " Ivich " دارد که بحرانی در تمایلات وی به وجود آورده و او را سخت به خود مشغول کرده است.

بزرگترین سوالی که برای او مطرح می شود حفظ آزادی اش می باشد. آیا در نهایت تصمیم درستی خواهد گرفت؟

در مجلد دوم " تعلیق " سارتر علاوه بر بسط و تامل بر زندگی شخصیت اصلی داستان ، در باره وضعیت سیاسی حاکم بر اروپا که اکنون در جنگ به سر می برد توضیح می دهد. در این رمان سارتر به سیاستمدارانی ضعیف اشاره می کند که از پیش آماده تسلیم در برابر قوای دشمن شده اند و از طرفی بورژواهایی را مانند برادر ماتئو و زن سبک مغز و متظاهر اش به تصویر می کشد که سعی دارند تهدید جنگ را نادیده بگیرند و از زندگی خویش لذت ببرند. به علاوه توصیف نویسنده در مورد فرار فرانسویان و پناه بردن به نقاط امن فرانسه از جمله بخش های قابل توجه این اثر می باشد.

سارتر بر احساسات ماتئو به هنگام دیدن فرمان بسیج سربازها و اعزام آنها به جبهه تاکید می کند. ترس و نگرانی ناشی از این خبر بر روح و روان ماتئو تأثیری عمیق می گذارد و او به نوعی سردرگمی دچار می شود.

با آنکه نگارش جلد سوم این اثر " مرگ در روح" برای سارتر کاری بس دشوار بود، با این حال خود را بیشتر متوجه روحیه شخصیت رمانش می کند و او را به قهرمانی بدل می سازد. فردی که متعهد شده تا جهان پیرامون خود را تغییر دهد و در نتیجه حسی از قدرت و آزادی در پی داشته باشد. در پایان بخش اول این مجلد سارتر، مرگ ماتئو را به تصویر می کشد. ماتئو مبهوت از سقوط ارتشی که خود عضوی از آن است، دیگر سربازان را تحقیر می کند و خود به همراه معدودی از هم قطاران برای کند کردن پیشروی آلمانیها به رویارویی با آنها می پردازد و در این نبرد نابرابر کشته می شود. لازم به ذکر است که در بخش دوم این اثر، سارتر اشاره ای به اسارت خود توسط آلمانی ها دارد و زندگی سخت و رقت بار کمونیستی به نام " برونه" را توصیف می کند که پس از اسارت ابتدا گناه شکست ارتش فرانسه را به گردن دیگران و طبقات فرومایه می گذارد، اما آرام آرام با آن شرایط خو می گیرد و در پی کمک و یاری رساندن به دیگر اسراء، مسئولیت خویش را می پذیرد.

در این مقاله سعی بر آن است تا تحولات احساسی و واکنش های قهرمان رمان در طول مسیر سرنوشت ساز او مورد بررسی قرار بگیرد.

بحث و بررسی :

ماتئو دولارو (Mathieu Delarue) بورژوازی سی و چهار ساله ای است، که در دبیرستان پسرانه به تدریس فلسفه مشغول می باشد. او مجرد است و معشوقه ای به نام مارسل (Marcelle) دارد. در حقیقت، او احساساتی عمیق یا به نوعی عشق درباره این زن در خود حس نمی کند. تنها چیزی که وجود دارد نوعی حس ترحم است زیرا مارسل اکثراً " بیمار است و کسی جز ماتئو محرم رازهای او نیست. برای او مهم ترین دلیل زندگی حفظ آزادی اش می باشد. با این وجود گاهی از اوقات فکر می کند که زمان تعهد او فرا رسیده و باید عازم جنگ در اسپانیا شود. از ابتدای رمان، طرح داستانی با خبر بارداری مارسل شکل می گیرد. اولین عکس العمل ماتئو وادار کردن مارسل به سقط جنین است. اما مشکل اساسی او نداشتن پول کافی است. او به فکر کمک گرفتن از دوستانش می افتد اما هر بار با مانعی برخورد می کند. برای ماتئو موضوع روشن است: او بچه نمی خواهد. با اینکه گاه در باره ازدواج با خود می اندیشد، ولی عقل او جز فرمان آزاد بودن مشخصه دیگری را برای او لازم نمی داند. نوعی طغیان در وجود او سرچشمه گرفته است که مانع از پذیرش واقعیت زندگی شده است. از دیدگاه سارتر، انسان همواره خود را در باره امور صحیح و غلط گول می زند و از این باب تنها خود انسان است که مسئول سرنوشت و اعمال خویش است. می توان اشاره کرد که آزادی ماتئو بر هر انتخاب ویا گزینه ای حق تقدم دارد:

" مارسل گفت: می دانم، این هدف تو نیست. این یک وسیله است. برای اینکه حتی از خویشتن خویش آزاد باشی: برای اینکه آزاد باشی و بر خود قضاوت کنی. این رفتار مورد علاقه توست. وقتی به خودت نگاه می کنی، فکر می کنی که تو آن چیزی نیستی که دیده می شود، که تو هیچی. در واقع این ایده آل توست. هیچ بودن." (سن عقل. ۱۹)

در واقع ، آزادی انسان ناشی از وضعیت او در ضرورت گزینش است . به راستی آزادی ناشی از محدودیت است . زیرا انسان به دلیل محدودیت هایش طرح در می افکند و ناچار می شود که گزینه ای را برگزیند. (احمدی. بابک . ۲۲۸)

از طرفی آن چه موجودیت هر انسان را محک می زند مسئله وجود داشتن است ، زیرا انسان همواره برای خود مسئله زنده و مداوم است. به این جهت است که ماتیو در زمانی که به وجودش فکر می کند خود را اسیر احساساتی گنگ می یابد و سرگشته است. با نظر کردن به افرادی که در کافه نزدیک او هستند به موجودیت آنها در حد اشیاء بدون ارزش می اندیشد:

" آنها زنده اند ، همگی آنها و هر یک زندگی خود را دارد. آنها در این کافه کوچک به رقص می پردازند ، با یکدیگر می آمیزند و یا از کنار هم می گذرند . ولی با این حال زندگی فردی هر یک مثل یک مسواک ، مثل یک ریش تراش و یا دیگر وسایل شخصی ارزش دیگری ندارد." (سن عقل. ۲۷۱)

ماتیو برای یافتن پول بیش از پیش اسیر دلهره می شود که بر اعمال و رفتار تاثیر فراوان می گذارد. در واقع طبیعی ترین رفتار برای این حالت فرار از دلهره است :

" تا لحظه ای دیگر ، تا لحظه ای دیگر ، باز جستجوی بی حاصل اش را از نو آغاز خواهد کرد، تا لحظه ای دیگر با عذاب دیدن چشمان نفرت بار و خسته مارسل ، با عذاب تصور جهره مزورانه ایویچ ، با تصور ماسک مرده وار لولا ، او طعم تبی را در ته دهانش حس خواهد کرد ، دلهره باز هم معده او را چنگ خواهد زد . (همان . ۳۳۲)

از دیدگاه سارتر دلهره وضعیتی وجودی در برابر خویش است . زیرا هر کس می داند که به طور کامل ساخته و پرداخته نشده . مانند ترسی است که انسان را فلج می کند با اینکه در حالت دلهره فرد سوژه ای کنش گر و پویا است ، اما نمی تواند به وضعیت ها پاسخ دهد و خود را از دام آن رها کند. شخص در آستانه دلهره در برابر ورطه ای هولناک ایستاده است. آزاد است ، اما همین آزادی اش سرچشمه دلهره او می شود.

(احمدی، بابک. ۲۴۲)

با اینحال ماتیو سعی می کند که این بحران را فراموش کند ، گویی می خواهد خود را گول بزند. سارتر این عملکرد را (Mauvaise foi) یا همان سوء نیت قلمداد می کند. مثل آنکه به جای امری درست امری را نادرست جلوه دهیم یا بر عکس. در واقع فرد در وضعیتی قرار دارد و می کوشد تا به خویش بقبولاند که مستقل از وضعیت است در حالی که چنین نیست. شخصیت رمان در دل می خواهد که همه چیز را فراموش کند و یک شب را به راحتی به صبح برساند ، اما نیک می داند که مارسل فراموش نمی کند . ماتیو خود را در گردابی می بیند که راه فراری ندارد ، گویی دست تقدیر بر او چیره شده تا تصمیم گیری و یا گزینش آزادانه اش را سلب کند. آنچنان درمانده شده که حاضر است دست به هر کاری بزند و این جبری که بر او نازل شده است را از میان بردارد. بدین روی دست به کاری می زند که خود از آن شرم دارد، او وارد آپارتمان زنی خواننده به نام " لولا" می شود و پول وی را می دزدد و آن مبلغ را به دست مارسل می رساند و به او توصیه می کند که هر چه زودتر خود را از شر بچه نجات دهد.

چنین عملکردی به ناپودی اخلاقی و حقیقت انسانی او منجر می شود. حتی در رویارویی با یکی از دوستانش به نام برونه (Brunet) که او را به عضویت در حزب کمونیست فرا می خواند ، متوجه ضعف خود در تصمیم گیری می شود و با خود فکر می کند که این تعهد مسئله ای پوچ و بی مورد است. سارتر در فلسفه خود بر این باور است که تعهد رویکرد کسی است که از مسوولیت خود آگاه شده و وضعیت خود را در اجتماع درک کرده است و می خواهد دست به کنشی بزند تا آزادی خود را در وضعیتی خاص حفظ کند. ما همان گونه که به آزادی محکوم هستیم به تعهد نیز محکوم می باشیم زیرا این امر حاصل تصمیمی اختیاری یا انتخابی از پیش تعیین شده نیست.

قهرمان رمان ، این چنین با فرار از مسئولیت و تعهد ضعف خود را در برابر زندگی آشکار می کند. او نه تنها با دزدی چهره ای متفاوت از خود رقم می زند بلکه به نوعی عذاب وجدان نیز دچار می شود. از طرفی علاقه او نسبت به " ایویچ " روز به روز فزونی می یابد ، با اینکه خود واقف است که اختلاف سن میان آن دو فرد امید برای پیوند به یکدیگر را بی سر انجام می سازد ؛ با اینحال وقتی که از شکست " ایویچ " در امتحان اش با خبر می شود ، تمامی کافه های پاریس را برای یافتن او زیر پا می گذارد تا بالاخره آن دختر جوان را آشفته حال می یابد . برای کمک به او تصمیم می گیرد تا او را به آپارتمانش ببرد و از وی مراقبت کند :

" ماتیو جوابی نمی دهد . به موهای ایویچ نگاه می کند و با خود می گوید : آیا به خاطر او بود که من رابطه ام را با مارسل قطع کردم؟ " (همان . ۴۱۲)

در فلسفه آگزیستانسیالیسم ، بر شکست عشق تاکید شده است . در عشق آدمی بر این باور است که باید دوست داشته شود و اگر جز این باشد مفهوم عشق از بین خواهد رفت. این رابطه متقابل یعنی دوست داشته شدن نزد معشوق به صورت یک نا رضایتی مداوم شکل می گیرد ، زیرا با شهود حسی خود شکست در عشق را به عنوان بنیان وجودیش خواهد یافت. (بیلیمیان، سوفی. ۸۹)

صحنه نهایی حقیقت زندگی او را بیان می کند. او همه چیز را به هدر داده بود. نه تنها رابطه خود و مارسل را به شکستی نهایی کشانده بود بلکه ابراز عشق اش به ایویچ نیز نتیجه ای مثبتی نداده بود. میل او به حفظ و حراست از آزادی اش به دردی نخورده بود. سارتر با جمله ای فلسفی نتیجه تفکرات قهرمان رمان اش را چنین بیان می کند :

" او روزش را به پایان برده بود ، جوانی خود را پشت سر گذاشته بود و اکنون اصول اخلاقی تجربه شده محتاطانه راه هایی را پیش پای او می نهادند: لذت جویی آگاهانه ، اغماض توام با خوشرویی ، تن به پیش آمد سپردن ، روحیه جدی داشتن و رنج را تحمل کردن. به کوتاه سخن آنچه که امکان می دهد که لحظه به لحظه شرنگ زندگی هدر رفته ای را بجشد. او کت اش را در آورد و گره کرواتش را باز کرد . در حالی که خمیازه می کشید ، تکرار کرد: درست است ، با این همه درست است . من به سن عقل رسیدم." (همان . ۴۴۱)

در کتاب دوم " تعلیق " سارتر در ابتدا به تشریح فضای جنگ و عواملی که بر شخصیت های اصلی داستان حاکم می شود ، می پردازد. بدون شک چون خود سارتر این دوران را تجربه کرده است ، حسی که به خواننده القا می شود نگرش و دیدگاه نویسنده در این باب می باشد.

ماتیو به همراه خانواده برادرش در ویلایی کنار دریا تعطیلات خود را می گذراند ، اما لحظه ای از فکر کردن به ایووچ غافل نیست. او خود را مسئول ایووچ می داند و هر روز با نوشتن نامه برای وی خود را سرگرم می کند. با اینحال زمانی که پس از گردشی در دهکده متوجه دستور سرباز گیری می شود ، ناگهان همه چیز برای او عوض می شود:

" ناگهان اعلامیه او را هدف گرفت. مانند این بود که نام او را با گچ بر دیوار حک کرده بودند ؛ به همراه ناسزا ها و تهدید هایی مخوف . " (تعلیق . ۹۵)

حسی اولیه او حسی گنگ و مبهم بود. جنگ چه بود و چگونه می بایست با آن مقابله کند. با این وجود از فکر ایووچ رها نمی شد. تصمیم گرفته بود تا حقوق اش را به نام او واریز کند و آپارتمان پاریس را در اختیار او بگذارد. زمانی که بر زندگی بی هدف خود تفکر می کرد ، آن را مانند مسئله ای تمام شده و مرده می انگاشت . ماتیو نمی خواست خود را با جنگ درگیر کند . هر چند که به عنوان یک فرد روشنفکر همواره بر امور اجتماعی و سیاسی که در اطرافش می گذشت تعمق می کرد، اما این بار تنها حس بی تفاوتی گریبان گیر او شده بود:

" ماتیو با خود فکر می کرد که به زودی دیگر لباس ، شغل و یا شخصیت اش بی مفهوم می شود . او در پوچ ترین جنگ ها شرکت می کرد ، جنگی که از پیش آن را باخته بود. گویی اسیر بی هویتی شده و دیگر هیچ بود. نه استاد فلسفه بوریس، نه معشوق پیر مارسل آشفته حال ، نه عاشق ایووچ. هیچ ، جز یک موجود بی هویت ، بدون سن ، که آینده را از وی ربوده اند و در برابرش روزهایی غیر قابل پیش بینی رقم خواهد خورد." (همان . ۱۲۹)

به جای معرفی خود به پادگان ، ماتیو تصمیم می گیرد که به پاریس بازگردد. آپارتمان او همان طور که آنرا رها کرده بود در جلوی چشمانش نمایان شد : کثیف ، نامرتب و دلگیر . با اینحال ساعتی چند در خیابان های پاریس به گشت زدن می پردازد و با نگاهی ناباورانه به خیابان های خالی ، رستوران های بدون مشتری و عماراتی که به زودی با هجوم دشمن بر خود می لرزند نظری می افکند:

" نگاه من. او به سفیدی ناقوسی که در اطرافش بود ، نظری افکند. همه چیز مرده بود. نگاه من و این سنگ های جاودانی و معدنی همه مرده بودند. دیگر آینده ای برای زنان و مردانی که در انتظار بودند وجود نداشت. تنها نگاه من تا آنجا که چشم کار می کند ، با دیدن این سنگ ها صبر خواهد کرد. مانند سنگ ها ، تا فردا ، تا پس فردا و تا همیشه . " (همان . ۳۹۵)

از دیدگاه سارتر آگاهی شکاف یا فاصله ای میان فرد آگاه و عالم است. شاید که مقصود این است که انسان با اندیشدن درباره چیزی ، یا فقط با آگاهی از آن چیز آن را از خویشتن خویش متمایز می کند. هر چند این خود آگاهی ممکن است موجب عدم و یا خلای شود . آنچه که باعث جدایی آگاهی از سوژه می شود همان نیستی

است. این نیستی، یا فرار مداوم از خویش همان آگاهی است که توانایی انسان را برای بیرون افکندن خود از جهان و یا بخشی از آن باعث می‌شود. این توانایی فرار از جهان، همان آزادی است. که کاملاً با فلسفه شک باورانه دکارت هم خوانی دارد. این چنین آزادی نام دیگری است برای نیستی که از وجود انسان تراوش می‌کند و در هر لحظه، او را از گذشته اش رها می‌سازد. (وارنوک، مری. ۴۴)

در صحنه ای که ماتیو لحظاتی را در آپارتمانش در پاریس می‌گذراند، بی اختیار به یاد عادات پیشین خود می‌افتد. در واقع سارتر، با الهام از هایدگر این پدیده را طرح، (projet) یا فرافکنی نامیده است، این حرکت دائمی به سوی آینده که مفهوم حال را تغییر می‌دهد، همان طرح و برنامه ریزی است که با هدفی دنبال می‌شود. این رابطه ای میان آگاهی با امکانات خویش می‌باشد و انسان راهی جز گزینش ندارد.

به عبارتی ساده تر "بشر طرحی است" یعنی بشر موجودی است که پیوسته می‌خواهد از خود پیش تر باشد. هیچ چیز دیگری پیش از این "طرح" وجود ندارد. برای او سرنوشتی مقدر نیست. بشر، پیش از هر چیز همان است که طرح شدنش را افکنده است. چیزی است که در تحقق آن کوشیده، نه آنچه خواسته است بشود. (رحیمی، مصطفی. ۳۰)

"کسی طرحی ریخته بود تا درباره استاندال^۱ کتابی بنویسد. مثل این کتاب‌ها با جلد خاکستری، مانند گرد و خاکی که روی آنها را گرفته بود. مانند حضوری غیر قابل نفوذ. طرح های ماتیو. طرح نوشیدن او، که مانند لوحی تیره بر شفافیت لیوان نقش بسته بود. طرح سیگار کشیدن او ... ماتیو تمامی طرح هایش را در جای جای آپارتمانش آویخته بود." (همان ۳۸۳)

سارتر از این پس آزادی قهرمان خود را به چالش می‌کشد. ماتیو خود دیگر آگاه است که آزادی که سالها در پی آن بوده در وجود خودش می‌باشد. در واقع، او خود آزادی است. حال ماتیو مایل است که تصمیمی نهایی بگیرد. زیرا که آزادی او دیگرگونی پلیدی یافته است. او نمایانگر فردی تنها، فراموش شده و گمنام بود. او خود را در برابر دو راهی زندگی می‌بیند. آیا باید فرار کند یا خود را به پادگان معرفی کند؟ یا شاید راهی آسان تر وجود داشته باشد، شیرجه ای در رودخانه سن تا که این خودکشی تیره و تار نقشی مطلق بر سرنوشت او باشد؟

با اینحال، او در نهایت سوار قطاری می‌شود که وی را به سوی پادگان می‌برد. در واگون قطار، میان سربازان تنها چهره های مرده ای را می‌بیند که پیش از جان دادن دراصل مرده اند. انسانهایی که در یک ماجرای پوچ تاریخی جان خود را از دست خواهند داد. دلهره ای ترسناک بر روح او چیره می‌شود. گویی تمامی اعتمادش به زندگی و آینده سلب شده باشد. شایعه ای مبنی بر امکان صلح در پادگان قوت می‌گیرد، اما حتی همین خبر نیز او را خوشحال نمی‌کند، زیرا خود را موجودی نابود شده و آشفته می‌یابد:

۱- استاندال (Stendhal) نویسنده قرن نوزدهم فرانسه که از آثار او می‌توان به "سرخ و سیاه" و "صومعه پارم" اشاره کرد. سارتر در جوانی تحت تاثیر آثار این نویسنده از زنده فرانسوی بود.

" او به خانه اش باز می گشت ، کلید را در قفل می چرخاند ، و کرسی استادیاش را دوباره اشغال می کرد . گویی اتفاقی نیافتاده بود . هیچ اتفاقی ! زندگی عادی اش در انتظارش بود . او زندگی را در دفتر کارش ؛ در اطاق خوابش رها کرده بود . دوباره بدون اینکه موضوع را بزرگ کند ، در مسیر زندگی قرار می گرفت . هیچ کس قضیه را بزرگ نمی کرد . هیچ کس راجع به جلسه مونیخ صحبت نمی کرد . در عرض یک ماه همه چیز فراموش می شد . تنها زخمی نا دیدنی در ادامه و پیوستگی زندگی اش باقی می ماند . مانند یک شکاف :
خاطره شبی که فکر کرده بود به جنگ رفته است . " (همان . ۴۹۸)

در کتاب سوم " مرگ در روح " ماتئو به همراه تعداد دیگری از سربازان در دهکده ای به نام " پادو " (Padoux) تا مدتی از حمله ارتش آلمان در امان می ماندند . اما بر حسب اتفاق از جلسه افسران فرانسوی که قرار است ارتش و سربازان را به حال خود رها کنند با خبر می شود . این امر بر تشویش و دلهره او می افزاید . ماتئو در دل آنها را به خدایان اولمپ تشبیه می کند که پس از چند روزی گذر بر زمین حال به معبد خود باز می گردند و با خود فکر می کند که آنها بردگانی هستند رها شده . بله بردگانی که به زودی اسیر نیروهای دشمن خواهند شد و باید احترامات نظامی را نسبت به آنها به جای آورند ، زیرا قوانین نظامی به هر روی تغییر نخواهد کرد .

ماتئو به خاطر معلومات و استاد بودنش مورد احترام هم قطاری هایش قرار دارد ، شاید تنها مزیتی که در این لحظات پوچ نصیب وی شده است . هر چند که در واقع چنین امتیازی راه گشایی برای تغییر موقعیت او نمی باشد :

" ماتئو نمی دانست حتی با خود چه کند . او وارد ساختمان شهرداری شد تا به دوستش لونژن کمک کند . اما باید حس می کرد که با ورود او چیزی جز شرمساری و ندامت دوستانش را در بر نمی گیرد . به خاطر او بود که این هم قطاری ها حتی طرز گفتارشان را عوض می کردند . و وی بدون آنکه بخواهد به عنوان حکم و مشاور آنها در آمده بود . " (مرگ در روح . ۱۴۱)

با دیدن مرده ای که در کنار جاده افتاده و با چشمان بسته اش گویی لبخند میزند به این نتیجه می رسد که مرگ امری آسان و راحت است . اندیشه ای که تنها نیستی را برای او به ارمغان می آورد و او را از هر حسی بری می سازد .

دو مفهوم اساسی از این پس در جلد سوم تجلی می یابد : " مرگ و زندگی " . ماتئو که چرخش زندگی اش نقشی متفاوت یافته است و تنها خاطراتش برایش باقی مانده اند ، دل از زندگی می کند و به مرگ فکر می کند . آنچنان که سارتر مرگ را به نوعی " وضعیت بشری " تشبیه می کند . انسان محکوم است که به دنیا بیاید . مانند آن است که به این دنیا پرتاب شده ایم که خود آن سرآغاز زندگی فرد است . فرد به زیستن میان دیگران ، کار کردن با آنها و سرانجام مرگ محکوم شده است . اما هر یک از این عوامل سرچشمه ای از وضعیت ها و گزینش های فراوان فرد می باشند . حتی اگر آزادی خود را به دیگری واگذار کنیم ، یا خود را

به دست رویداد ها و حوادث بسپاریم، یا بی خیال بگویم که همه چیز از پیش تعیین شده و دلیلی ندارد که چیزی را انتخاب کنیم، در اصل تمام این امور را با آزادی انتخاب کرده ایم.

" او بدون پشیمانی، با آگاهی از اوضاع تصمیم گرفت. او تصمیم گرفت، و در همان لحظه قلب حساس و مفلوک او به تپش افتاد: اما دیگر قلبی نبود. تمام شد. با خود گفت: من تصمیم می گیرم که مرگ ام را به عنوان مفهومی رازگونه از زندگی ام در نظر بگیرم، که زندگی کرده ام تا بمیرم، من می میرم تا شهادت دهم که زندگی غیر ممکن است. چشمان من بر دنیا خاموشی می گیرد و برای همیشه بسته خواهند شد. " (همان ۲۲۰)

در نهایت در پایان گفتار اول " مرگ در روح" ماتئو به گروهی از تیر اندازان که ترک مخاصمه را نپذیرفته اند می پیوندند. او به همراه تنی چند از آنها مردانه در برابر حمله ارتش نازی تاب می آورد. با اینکه خود آگاه است که این درگیری نا برابر است و جز مرگی بی حاصل چیزی نصیب همه آنها نخواهد شد. با اینحال در آخرین دم، با هر تیری که شلیک می کرد گویی خود را از عذاب وجدانی که در تعامل با نزدیکان خود و بی تفاوتی نسبت به آنها در روند زندگی اش روی داده بود، رها می کرد و به انتقامی سخت از دنیا و پیرامون اش بدل می شد. در واقع صحنه آخر این گفتار به اوج قهرمانی ماتئو تبدیل شده است که او را در چالشی عظیم سوق داده است:

" او بر انسان، بر فضیلت اخلاقی، بر دنیا شلیک می کرد: آزادی، نمادی از وحشت بود. آتش در شهرداری زبانه می کشید و در بالای سر او مشتعل می شد. تیرها سوت می کشیدند، آزاد در هوا، دنیا به هوا می رفت، و من با دنیا، باز هم شلیک کرد. به ساعتش نگاه کرد: چهارده دقیقه و نیم، دیگر چیزی برای طلب کردن نداشت، تنها طبق قرارشان سی ثانیه وقت می خواست. تنها زمانی که بر روی آن افسر زیبایی مغرور شلیک کند که به سوی کلیسا می دوید. او بر روی افسر زیبا شلیک کرد، بر تمامی زیبایی های دنیا، بر خیابان، بر گل ها، بر باغ ها، بر روی هر آن چه که دوست داشت. زیبایی به عمق نیستی غوطه ای زنده زد ماتئو باز شلیک کرد. او شلیک کرد، حال دیگر پاک بود، قویترین بود، آزاد شده بود. پانزده دقیقه." (همان ۲۴۵)

نتیجه: سر انجام تحول

بدون شک سارتر با حسی عمیق، مرگ قهرمان داستان خود را نوعی آزادی تلقی کرده است که به اختیار و انتخاب ماتئو باز می گردد. انسان ناگزیر است که در هر لحظه از میان مجموعه ای از طرحها و گزینه ها انتخابی برای خود رقم زند. خود وجود یا (Existence) بر گزیدن است. انسان ارزشهایی را خلق می کند که می بایست از آنها تبعیت کند. روش زندگی و طرز تفکر انسان وی را در قبال دیگران متعهد می سازد. انتخاب آزادانه هر انسان دقیقاً بیانگر مسئولیت کامل وی می باشد.

ماتیو با آگاهی از عدم استقامت در برابر هجوم آلمانی‌ها چنین گزینه‌ای را در پیش گرفت ، تا مفهومی را که از ابتدا در جستجوی آن بود بیابد. بی شک خواننده این اثر در صفحات آخر ، مفهومی جز ناامیدی و یاس نمی‌یابد. با این حال ، سارتر برای توجیه نگرش خود قهرمان اش را به سوی مرگ می‌فرستد تا او را به تاریخ پیوند دهد و از او اسطوره‌ای بسازد. در اصل انتخاب مرگ برای ماتیو بهترین گزینه است. اما واقعیت این است که قهرمان داستان با اینکه در نهایت خود را متعهد جلوه می‌دهد ، با توجه به شرایط موجود و نگرشی که بر پوچی زندگی خود یافته بود راهی جز پذیرش نیستی ندارد بدین سان ، مرگ به نقطه عطفی تبدیل می‌شود تا او را از ضعف و زبونی که در طول رمان نمایان ساخته بود ، آزاد سازد.

کتاب شناسی:

احمدی ، بابک . (۱۳۸۴) . سارتر که می‌نوشت . نشر مرکز

وارنوک ، مری . ترجمه مسعود علیاء ، (۱۳۸۶) / *اگززیستانسیالیسم و اخلاق* . نشر ققنوس

پیر ، هنری . ترجمه احمد میر علایی و ابوالحسن نحفی (۱۳۵۶) *ژان پل سارتر* . نشر زمان

سارتر ، ژان پل . ترجمه مصطفی رحیمی (۱۳۸۶) *اگززیستانسیالیسم و اصالت بشر* . نشر نیلوفر

----- ، ----- . ترجمه محمود جزایری (۱۳۵۲) *سن عقل* . انتشارات امیر کبیر

----- ، ----- . ترجمه علی امین نیا (۱۳۴۶) *مرگ در روح* . انتشارات کیوان

Bertholet, Denis : *Sartre*. Perrin ; Collection Tempus . 2005

Bilemdjian, Sophie : *Premières leçons sur L'existentialisme est un humanisme*.
 Presse Universitaire de France. 2000

Jeanson Francis : *Le problème moral et la pensée de Sartre*. Seuil. 1985

Renault, Alain : *Sartre, le dernier philosophe*. Grasset . Paris . 1993

Sartre, Jean-Paul : *L'existentialisme est un humanisme*. Gallimard. Folio. Paris. 1946

----- ;----- : *L'âge de raison*. Gallimard. Folio. Paris . 1963

----- ;----- : *Le sursis*. Gallimard. Folio. Paris. 2006

----- ,----- : *La mort dans l'âme*. Gallimard. Folio. Paris. 2006

-----,----- : *L'Être et le Néant*. Gallimard. Paris. 1990